

زن و شوهری در طول ۶۰ سال زندگی مشترک، همه چیز را به طور مساوی بین خود تقسیم کرده بودن.

در طول این سالیان طولانی آنها راجع به همه چیز با هم صحبت می کردند و هیچ چیز را از هم پنهان نمیکردند.

تنها چیزی که مانند یک راز مانده بود، جعبه کفش بالای کمد بود که پیرزن از شوهرش خواسته بود هیچگاه راجع

به آن سوال نکند، و تا دم مرگ داخل آن را نبیند.

روزی حال پیرزن بد شد و مشخص شد که نفس های آخر عمرش است. پیرمرد از او اجازه گرفت و در جعبه

کفش را گشود. از چیزی که در داخل آن دید شگفت زده شد!!!!

دو عروسک و شصت هزار دلار پول نقد! با تعجب راجع به عروسک ها و پول ها از همسرش پرسید.

پیرزن لبخندی زد و گفت: ۶۰ سال پیش وقتی با تو ازدواج می کردم،،،،، مادرم نصیحتم کرد و گفت: خوبشندار

باش و هرگاه شوهرت تو را عصبانی کرد چیزی نگو و فقط یک عروسک درست کن! پیرمرد لبخندی زد و گفت: خوشحالم که در طول این ۶۰ سال زندگی مشترک تو فقط دو عروسک درست کرده ای.

پیرزن خنده ی تلخی کرد و گفت: هیچ می دانی این پول ها از کجا آمده است؟ پیرمرد کنجکاوانه جواب داد: نه نمی دانم. از کجا؟

پیرزن نگاهش را به چشمان پیرمرد دوخت و گفت: از فروش عروسک هایی که طی این مدت درست کرده ام!!!

و بهترین روز هایی که پیرزن از دست داده بود دیگر برایش برنگشت.....رفت